

# کهنه و نو در جهان عارفان

گشت و گذاری عرفانی در گلستان ادب فارسی

منیژه قربانی



# کهنه و نو در جهان عارفان

## گشت و گذاری عرفانی در گلستان ادب فارسی

منیژه قربانی

تهران ۱۴۰۰

سرشناسه: قربانی. منیژه. ۱۳۲۱ -  
عنوان و نام پدیدآور: کهنه‌ونو در جهان عارفان: گشت‌وگذاری  
عرفانی در گلستان ادب فارسی/ منیژه قربانی.  
مشخصات نشر: تهران: ترفند، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۳۱۱ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۰۴-۲۸-۹-۱۱۰۰۰۰۰  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۰۱] - ۳۰۴.  
یادداشت: نمایه.  
عنوان دیگر: گشت‌وگذاری عرفانی در گلستان ادب فارسی.  
موضوع: ادبیات عرفانی فارسی -- تاریخ و نقد، Sufi literature,  
عرفان در ادبیات Persian-- History and criticism  
Mysticism in literature  
ادبیات فارسی -- تاریخ و نقد Persian Literature -- History  
and criticism  
رده‌بندی دیویی: ۸۴۰/۹۳۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۹۲۰۹۰



تهران، خیابان انقلاب، میان خیابان فخر رازی و خیابان  
دانشگاه، ساختمان پارسا، واحد ۷۰۲  
تلفن: ۶۶۹۷۲۳۷۷ و ۰۹۱۲۰۳۸۰۸۶۸

## کهنه‌ونو در جهان عارفان

منیژه قربانی

ویراستار: مریم هاشمی  
نوبت چاپ: نخست ۱۴۰۰  
شمارگان: ۳۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۱۰/۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۰۴-۲۸-۹-۱۱۰۰۰۰۰  
© حق چاپ: ۱۴۰۰ نشر ترفند

## فهرست

۵	پیشگفتار
۹	بخش نخست: بحث رومیان و چینیان در علم صورتنگری
۲۵	بخش دوم: ضحاک ماردوش
۴۱	بخش سوم: مقایسه اندیشه‌های مولانا جلال‌الدین محمد با عمر خیام نیشابوری
۷۳	بخش چهارم: آبانگان
۸۱	بخش پنجم: عارفانه‌های سعدی
۹۹	بخش ششم: پادشاه مؤمن سوز
۱۰۹	بخش هفتم: انا الحق حلاج پارسی
۱۲۵	بخش هشتم: غبار دریا
۱۳۳	بخش نهم: داستان هفت خوان رستم
۱۸۱	بخش دهم: تیرگان
۱۹۷	بخش یازدهم: دیدار قیصر روم از عَمَر
۲۱۷	بخش دوازدهم: تحلیلی عرفانی از داستان کیخسرو شاهنامه فردوسی
۲۳۱	بخش سیزدهم: تحلیلی بر خسته نظامی گنجوی
۲۷۷	بخش چهاردهم: داستان دقوقی
۳۰۱	کتابنامه
۳۰۵	نام‌نامه



## پیشگفتار

در این گزارش برآنیم تا در دریای لایتناهی ادب فارسی پرسه زنیم و از ژرفای این دریا و از درون صدف‌ها، مرواریدهای ناسفته و غلتان و سخنان گران‌بهای بزرگان را برگیریم، با دقت و شکیبایی معانی پنهان‌شده درون آن‌ها را استخراج کنیم و برآیند پژوهنده خود را به دوستداران ادب فارسی ارمغان دهیم.

این کتاب دربرگیرنده شانزده بخش، شامل گفتار و نوشتار سخنوران ایرانی است. از شاهنامه حکیم توس، استاد ابوالقاسم فردوسی، داستان‌های هفت‌خوان رستم، کیخسرو و ضحاک ماردوش را برگزیدیم و هریک را با نگرشی عارفانه بررسی کردیم.<sup>۱</sup> برخی شاهنامه فردوسی را دور از برداشت‌های عرفانی می‌دانند، ولی ما برآنیم که بی‌گمان، یکی از پایه‌های عرفان ایرانی بر شاهنامه حکیم توس استوار است. فردوسی در سی‌و‌اندی سال تدوین شاهنامه، نه تنها از زبان فارسی پاسداری کرد، بلکه به گونه‌ای، بدون ادعایی در این زمینه، مبانی عرفانی را نیز لابه‌لای ابیات و گفتار نغز خود گنجانید و به این ترتیب، عرفان ایرانی را نیز ارج نهاد.

در گشت و گذاری که در گلستان ادب فارسی داشتیم، سری هم به نیشابور زدیم و از حکیم بزرگ، عمر خیام نیز دیدن کردیم و برخی از اندیشه‌های بلند و فلسفی او، به‌ویژه نحوه جهان‌بینی‌اش درباره هستی و کائنات را با آرا و اندیشه‌های بزرگ‌مرد ادب فارسی، مولانا جلال‌الدین محمد، مقایسه کردیم. همچنین، تفاوت برداشت‌های آن دو را درباره برخی دیگر از موضوعات فلسفی مانند مسئله جبر و اختیار و تناسخ بررسی کردیم. نگاه بدبینانه و شک و تردید خیامی به مسائل ماوراءالطبیعه، موجب شده است تا در نگرش او،

۱. در واپسین کتاب خود، به نام *آوای خوش دلدادگی* از دو داستان عاشقانه «بیژن و منیژه» و «زال و رودابه» یاد کرده بودیم.

مرگ و نیستی در تمامی جنبه‌های زندگی و حیات سایه افکند. درست در مقابل او، جهان‌بینی مولانایی قرار دارد که در آن مرگ، پایان زندگی نیست، بلکه تنها گذر از یک مرحله زندگی به مرحله دیگر است و به سخن درست، لازمه تکامل هستی به شمار می‌آید.<sup>۱</sup> درباره جشن‌های دیرینه باستانی که بر پایه گاه‌شماری اوستایی برگزار می‌شد، از تیرگان و آبانگان سخن گفتیم.<sup>۲</sup> بر مبنای گاه‌شماری اوستایی، هرماه را سی روز و هر سال را دوازده ماه قرار دادند و در باور زرتشتیان، هرروز از ماه و هرماه از سال، نامی از ایزدان و امشاسپندان داشت. هرگاه نام روز با نام ماه تلاقی پیدا می‌کرد، آن روز را جشن می‌گرفتند. بر مبنای این گاه‌شماری، تیرگان جشنی بوده است که در تیرروز از تیرماه برگزار می‌شد. این جشن در گرامیداشت «تیشتر»، ایزد باران است. ابوریحان بیرونی تیرگان را روز بزرگداشت نویسندگان در ایران باستان می‌داند، اما آبانگان جشنی است که در آبان‌روز از آبان‌ماه یا دهم‌ماه آبان، در ستایش و نیایش ایزد آب‌های روان یا آناهیتا برپا می‌شود.

نیک می‌دانیم که هیچ پژوهنده عرفانی به آماج نمی‌رسد، مگر آنکه سخنی از عرفان مولانا در آن مندرج شود، از این‌روی، چند داستان از دفاتر شش‌گانه مثنوی شریف چون «بحث رومیان و چینیان در علم صورتگری»<sup>۳</sup>، «پادشاه مؤمن سوز»<sup>۴</sup>، «دیدار قیصر روم از عمر»<sup>۵</sup>، از دفتر اول مثنوی و «داستان دقوی»<sup>۶</sup> از دفتر سوم را ژرف بررسی کردیم و مبنای عرفانی آن‌ها را در قالبی که مدنظر مولاناست نهادیم و گزارشی درباره آن‌ها آماده کردیم. بایسته است یادآوری کنیم که مولانا جلال‌الدین همواره برای بیان مکاتب عرفانی خود از انگاره داستانی بهره می‌گیرد تا آسان‌تر و رساتر مفاهیم آن‌ها را به گوش من و شما برساند. چنانکه خود می‌گوید:

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران      گفته آید در حدیث دیگران

افزوده بر آن، به منظور ادای دین خود به این پیر طریقت، سروده‌ای از دیوان کبیر را نیز که سرشار از معارف عرفانی است، برگزیدیم و آن را «غبار دریا»<sup>۷</sup> نام نهادیم و به شرح و

۱. بخش سوم کتاب

۲. بخش‌های دهم و چهارم

۳. بخش یکم

۴. بخش ششم

۵. بخش یازدهم

۶. بخش چهاردهم

۷. بخش هشتم

تفسیر درون‌مایه آن همت گماشتیم. می‌دانیم که در بسیاری از موارد، شکافتن معانی سروده‌های دیوان کبیر کاری است بس دشوار.

از آنجا که حسین‌بن‌منصور حلاج در جهان عرفان و صوفیگری شهید راه عشق خوانده شده است و گفتار معروف «انا الحق»، سرانجام سر او را بالای دار کشید، بر آن شدیم تا درباره زندگی و اندیشه‌های عرفانی او تحقیق کنیم. یافته‌های خود را در گزارشی به نام «انا الحق حلاج» گرد آوردیم و از این بزرگ‌مرد عرفان ایرانی یادی کردیم.<sup>۱</sup> حلاجی که اگر دست‌دانش او را معرفی کنند، در رده ابوسعید ابوالخیر، عارف و شاعر نامی سده چهارم و پنجم ایرانی جای می‌گیرد و اگر از سوی دشمنانش یاد شود، دیوانه و مردم‌فریب خوانده می‌شود.

در این گشت و گذار به سراغ نظامی گنجوی، یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های درخشان در صحنه زبان و ادب پارسی نیز رفتیم و تحلیل گسترده‌ای دربارهٔ خمسه یا پنج‌گنج او فراهم کردیم. هریک از فصول پنج‌گانه این اثر بی‌همتای فارسی را با زرف‌نگری و با نگرشی عرفانی بررسی و برای هر کدام گزارشی تهیه کردیم. در پایان گزارش، ساقی‌نامه‌ها و مغنی‌نامه‌های او را یک‌جا گرد آوردیم و به ادب‌دوستان هدیه کردیم.<sup>۲</sup>

درباره آثار و نوشتارهای سعدی شیرازی سخن بسیار رفته است و بی‌دلیل نیست که او را استاد سخن خوانده‌اند. به گفته علی دشتی، «غزل از نوک خامهٔ سعدی چون آب‌های مترنم بهاری جاری می‌شود، گویی هیچ تلاشی برای پیوستن کلمات به یکدیگر از وی سر نزده است.» در دیوان سعدی، شاهد غزل‌های عاشقانه زمینی هستیم که بیشتر مربوط به دوران جوانی اوست و سرشار از شور و شعف عاشقانه؛ غزل‌های عرفانی او حاصل سال‌های پایانی عمر و نمایانگر دگرگونی روحیات اوست. سیر تحولات درونی او را می‌توان در غزل‌ها مشاهده کرد که از عشق زمینی به عشق عرفانی به گونه‌ای طبیعی طی شده است، ولی زیباترین غزل‌های عاشقانه‌اش مربوط به دوران میان‌سالی و پختگی اوست.<sup>۳</sup>

سرانجام، در واپسین بخش این کتاب، موضوع «پرواز مرغان در عرفان» را به میان آوردیم. نخستین کسی که جان آدمی را به مرغ یا کبوتر همانند کرده، فیلسوف بزرگ ایرانی، بوعلی سیناست. نخست، گرفتگاه او را در کتاب *کلیله و دمنه* در باب «الْحَمَامَةُ الْمُطَوَّقَةُ» بیان کردیم. سپس داستان پرواز مرغان را در رساله‌های مختلفی از شیخ اشراق سهرودی، محمد غزالی، *منطق الطیر*

۱. بخش هفتم

۲. بخش سیزدهم

۳. بخش پنجم



عطار نیشابوری دنبال کردیم و این گزارش را با داستان «طوطی و بازرگان» از مولانا جلال‌الدین در دفتر دوم مثنوی به پایان رسانیدیم.<sup>۱</sup>  
در پایان، امیدوارم که تلاش چندساله‌ام در تدوین این کتاب بی‌حاصل نبوده باشد و ادب‌دوستان این گزارش را بپسندند.

منیژه قربانی

لس آنجلس، ژوئن ۲۰۲۱

## بحث رومیان و چینیان در علم صورتگری برگرفته از مثنوی شریف مولانا جلال‌الدین محمد

داستان «بحث رومیان و چینیان در علم صورتگری» یکی از شیرین‌ترین داستان‌های مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد است که بنیادی‌ترین مباحث عرفانی را بازمی‌تاباند. این داستان پیش از مولانا در منابع مختلف دیگری نیز آمده و دیرینه‌ترین آن‌ها، روایت امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق.) در کتاب *احیاء علوم‌الدین* است. از آنجا که غزالی داستان را با عبارت «در حکایت آمده است...» آغاز می‌کند، می‌توان چنین برداشت کرد که این داستان ساخته و پرداخته او نبوده، بلکه آن را از مأخذ دیگری گرفته یا حکایتی است که زمان او، در میان مردمان رایج بوده است. روایت غزالی به شرح زیر است:

«چینیان و رومیان در دربار یکی از پادشاهان به استادی خود در صنعت نقاشی می‌بالیدند و بر برتری خود در نگارگری اصرار می‌ورزیدند. از این روی شاه بر آن شد تا به آزمونی دست زده و از آنان بخواهد تا هر یک به نقش‌بندی بر روی صُفّه‌ای<sup>۱</sup> پردازند. شاه دو اتاق مجزا در اختیار نقاشان چینی و رومی قرار داد تا با نقاشی بر روی آن هر یک مهارت خود را نشان دهد. میان دو خانه پرده‌ای آویختند تا این دو بر کار یکدیگر آگاهی نیابند. رومیان رنگ‌های بی‌شماری جمع‌آوری کردند و به کار پرداختند، ولی اهل چین

تقاضای رنگی نداشتند و بدون آنکه هیچ گونه رنگی به کار برند، به زدودن و صیقل زدن دیوار جانب خود پرداختند. چون نقاشان رومی از کار خود فارغ شدند، چینیان نیز ادعا کردند که کار خود را پایان رسانده‌اند. شاه در شگفت مانده بود که چگونه چینیان بدون دسترسی به رنگ، کار خود را به پایان رساندند. چینیان شاه را گفتند شما بر راز کار ما آشنایی ندارید، پرده را باید که برداشت تا صحت دعوی ما روشن گردد. چون پرده را برکشیدند، شاه دریافت که دیوار چینیان روشن تر و درخشان تر از دیوار رومیان است، زیرا چینیان از بسیار زدودن، دیوار جانب خود را به آینه‌ای مبدل کرده بودند که تصویر دیوار رومیان را شفاف تر و زیباتر بازمی تابانید.»

آنچه از این داستان مدنظر غزالی است، بیان تفاوت میان علم انبیا و اولیا از یک سو و علوم علما و حکما از سوی دیگر است. او رومیان را نماد حکما و علما و چینیان را نماد انبیا و اولیا می‌داند و بر آن است که علوم انبیا و اولیا از درون دل از ذری که به سوی عالم ملکوت گشاده است، بر آنان وارد می‌آید، در صورتی که دانش علما و حکما از در حس که وابسته به عقل است، بر آنان آشکار می‌شود. به گفته‌ای دیگر، دل را برابر عقل قرار می‌دهد. از آنجا که دل انبیا و اولیا صیقل خورده و چون آینه، پاک، صاف و روشن شده است، می‌تواند رازها و اسرار مینوی را بازتاباند. در این داستان، غزالی کار چینیان را به تزکیه نفس و پالایش درون همانند می‌کند که موجب می‌شود نقش‌های رومیان شفاف تر و زیباتر بر سطح صیقلی شده آنان نمایانی پذیرد. به سخن دگر، صیقل درون یا همان بی‌رنگی است که موجب بازتابی اسرار الهی می‌شود و در زبانزد صوفیان آن را «عین‌الیقین» می‌نامند. بعد از غزالی، اوحدالدین انوری (وفات ۵۸۳ هـ.ق.) این داستان را در قطعه کوتاهی به گونه دیگری ارائه داده است. در تفسیر او، مسابقه بین رومیان و چینیان نیست، بلکه این مجادله میان دو استاد چینی صورت می‌گیرد:<sup>۱</sup>

صفه‌ای را نقش می‌کردند نقاشان چین	بشنو این معنی کزین بهتر حدیثی نشنوی
اوستادی نیمه‌ای را کرد همچون آینه	اوستادی نیمه‌ای را کرد نقش مانوی <sup>۲</sup>
تا هر آن نقشی که حاصل باشد اندر نیمه‌ای	بینی اندر نیمه دیگر چو اندر وی روی

۱. انوری، دیوان انوری، به کوشش دکتر سعید نفیسی، (تهران، سکه، پیروز، ۱۳۶۴)، بخش مقطعات، شماره ۴۸۸، در حکمت و موعظه.

۲. منسوب به مانی، پیامبری که در سده سوم میلادی دین نوینی را عرضه کرد.

ای برادر خویشتن را صفه‌ای دان همچنان  
هم به سقّی نیک عالی هم به بنیادی قوی  
باری، آر آن نیمه پُرنقش نتوانی شدن  
جهد آن کن تا مگر آن نیمه دیگر شوی

از آنجا که انوری در گفتار خود به هنر نگارگری «مانی» اشاره می‌کند، بایسته دانستیم تا کوتاه‌سخنی درباره زندگانی مانی، آیین دینی و هنر نگارگری او را زیور کار خود کنیم.

### مانی (۲۱۶-۲۷۶ م.)

فیلسوف، شاعر، پزشک، نویسنده، نگارگر و پیام‌آور آیین مانوی است. او در سال ۲۱۶ م. در حوالی تیسفون - به گفته ابوریحان بیرونی در شمال بابل در میان‌رودان<sup>۱</sup> - که بخشی از شاهنشاهی اشکانی بود، از پدر و مادری ایرانی که هر دو از شاهزادگان منسوب به خاندان سلطنتی اشکانی بودند، زاده شد. چنان‌که خود گفته است: «من یک طلبه شاکر هستم که از سرزمین بابل برخاسته‌ام.»<sup>۲</sup> پدرش پیرو دین المغتسله<sup>۳</sup> بود و طبیعتاً، مانی نیز در میان قومی عرفانی و گروه تعمیدی ماندگانی‌ها بزرگ شد. در همان‌جا بود که تحت تأثیر رویدادهای سرنوشت‌سازی قرار گرفت. او پس از رشد، از آن گروه تعمیدی که تا آن زمان به خواست پدرش به آن تعلق داشت، دست کشید و آیینی را بنیاد نهاد که دامنه گسترش آن در کوتاه‌مدتی بر پهنه وسیعی از جهان سایه افکند، سرزمین‌های چین و هند، خاورمیانه، شمال آفریقا، آسیای میانه تا اروپا را فراگرفت و پیروان فراوانی یافت. او با برادران شاپور یکم، دومین شاهنشاه ایران‌شهر از دودمان ساسانی، به نام‌های مهرشاه و پیروز که هر دو را به آیین خود در آورده بود، روابط بسیار دوستانه‌ای داشت. همین موجب شد تا شاپور یکم از او پشتیبانی کند و برای تبلیغ دینش به او مجوز دهد. او نخستین کتاب خود را به نام شاهپورگان به شاپور تقدیم کرد. این تنها اثر مانی است که به فارسی میانه نوشته شده است. آورده‌اند که شاپور سخت تحت تأثیر پیام مانی قرار گرفت. چنان‌که مانی در شرح زندگی خود می‌گوید: «او مرا در نهایت احترام پذیرفت و به من اجازه داد که در سراسر کشورش، کلام زندگی را تعلیم دهم.»

شاپور یکم از شیوه‌های نوینی که مانی ارائه می‌داد، در وحدت حکومتش بهره می‌گرفت. مانی خود را مانند زرتشت، بودا و عیسی مسیح، فرستاده خداوند معرفی می‌کرد و بر آن بود که دین نوینش آموزه‌های پیشینیان را کامل کند و مانند آیین مسیح، در آن به روی همگان، از هر

۱. بین‌النهرین

۲. گئو ویدن گرن، *مانی و تعلیمات او*، ترجمه دکتر نزهت صفای اصفهانی، (تهران، مرکز، ۱۳۹۵)، ص ۳۸.

۳. آن‌ها که غسل و خود را پاک می‌کنند.

نزاد و تباری که باشند، باز باشد، اما گرفتار خشم موبدان زرتشتی در دربار ساسانی شد. سرانجام در زمان بهرام یکم، فرزند شاپور زندانی شد و درگذشت.

دین مانوی آموزه‌ای بود از آیین مسیح و باور به دوگانگی نیک و بد در آیین زرتشتی ایرانی یا زروانی. تلفیق آگاهانه‌ای که می‌توانست باورهای دو رقیب نیرومند را در حد زیادی با هم در آمیزد و به صورت آیین واحدی ارائه دهد، تا در دسترس اهالی بومی سرزمین دجله و فرات که از عرفان کلیسا بهره‌مند بودند، قرار گیرد. در باور او، آدمی آموزه‌ای است از جهان روشنایی (روح یا بُعد خدایی) و جهان تاریک (جسم، ماده یا بُعد اهریمنی) که در نهایت، می‌تواند با شکست جهان تاریک و پلید، به روشنایی دست یابد. به باور مانویان، در پایان جهان در نبرد میان نور یا روح و ظلمت یا ماده، نور بر تاریکی پیروز می‌شود و ارواح که در بند انوار خدایی هستند، از زندان جسم رها می‌شوند و به سوی سرزمین روشنایی بازمی‌گردند.

آیین مانی در ایران در دوره شاپور یکم گسترش فراوانی یافت. مانی پیش از شاپور یکم، برای تبلیغ دین خود به چین و هندوستان سفر کرده بود. در راه بازگشت، در جندی شاپور نزد شاپور یکم رفت و دین خود را به او عرضه کرد. با وجود مخالفت روحانیون زرتشتی، اجازه یافت آیین خود را تبلیغ و برای گسترش آن اقدام کند، ولی در دوران هرمز یکم، جانشین شاپور، با مشکلات زیادی مواجه شد. هرمز فقط یک سال سلطنت کرد و برادرش بهرام یکم، به سرعت سلطنت را از او ربود و از آنجا که پذیرای آیین مانی نبود، فرمان به زنجیر کشیدن و زندانی کردن او را صادر کرد. در آن زمان، قوای جسمانی مانی شصت ساله رو به زوال می‌رفت. سرانجام به علت ریاضت‌های شدید و ضعف جسمانی، در فوریه سال ۲۷۶ در زندان درگذشت. خبر فوت مانی به سرعت پخش شد. شاه فرمان داد مشعل مشتعلی در جسدش فرو بردند تا اطمینان حاصل کنند که رهبر مذهبی منفور واقعاً مرده است. شاه دستور داد سر از تن مانی جدا کنند و به دروازه شهر بیاویزند. پیرانش باقی مانده جسد را در تیسفون به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

مانی در نشر عقاید خود از خلاقیت‌های ادبی و شاعرانه استفاده می‌کرد. این شیوه موجب پیدایش خط و ادبیات مانوی شد. افزون بر آن، از آنجا که نگارگر زبردستی نیز بود، آیین دینی خود را با نقاشی آمیخت و نگارنامه یا کتاب مصوری به نام *ارژنگ مانی* پدید آورد. او عقاید و آموزش‌های بنیادی خود را به گونه‌ای با تصاویر بیان می‌کرد که درک و فهم آن برای همگان آسان باشد. او را پیامبر نقاش نیز خوانده‌اند. امروزه، هیچ‌یک

۱. همان، ص ۶۰

از این اسناد هنری باقی نمانده است. در آغاز ترویج پیام، مصر و میان‌رودان دو مرکز مهم آیین مانی به شمار می‌رفتند. پس از کشته شدن او، پیروانش به چین و روم مهاجرت کردند. دین مانی که شباهت زیادی به گنوسیزم یا عرفان مسیح دارد و فروتنی و سیر عرفانی را تشویق می‌کند، به مدت هشتاد سال دین رسمی دولت‌های چین بود. تا پایان سال ۲۷۳ م.، آیین مانی سراسر ایران را فراگرفت و سپس در نقاط دیگر جهان گسترش یافت. به هر سرزمینی که راه می‌یافت، با آیین‌های بومی آن منطقه درمی‌آمیخت و با حفظ نام خدایان و ایزدان آن منطقه، موجب می‌شد تا پیروان جدید، با این آیین احساس بیگانگی نکنند.

آیین مانی احتمالاً در فاصلهٔ قرن سیزدهم تا هفدهم میلادی، برای همیشه در چین از میان رفت. نزدیک‌ترین دین زندهٔ جهان به آیین مانی، آیین‌مندایی است که برخی از فرقه‌ها، به‌ویژه صابین<sup>۱</sup> در خوزستان، هنوز به آن معتقدند.

مانی در اوایل سلطنت ساسانیان ظهور کرد. او مدعی پیغمبری بود و خود را واپسین پیغمبر و دین خود را کامل‌ترین دین می‌دانست. آیین او برخلاف آیین زرتشت، از مرزهای ایران گذشت و کشورهای زیادی را تحت نفوذ خود قرار داد. آیین مانی با تمامی سختی‌ها و فشارهایی که از طرف روحانیان زرتشتی متحمل می‌شد، تا ظهور اسلام باقی ماند. حتی تا چند سده برابر مسلمانان مقاومت کرد و به تدریج از بین رفت. اگر مسلمانان، پیروان دین مانی را مانند پیروان ادیان زرتشت، مسیح و یهود، اهل کتاب برمی‌شمردند و ریشهٔ آسمانی برای دین آنان قائل بودند، امکان داشت مانند اقلیت‌های مذهبی دیگر به حیات خود ادامه دهند، اما مرتد شناخته شدند و کم‌کم از میان رفتند.

### دعوی نقاشان روم با نقاشان چین

نظامی گنجوی (۵۹۹ - ۵۳۵ ه.ق.) در *اسکندرنامه* که واپسین بخش از *خمسهٔ نظامی* است، این داستان را با ظرافت خاصی که شیوهٔ اوست، در قسمت نخست آن که «شرفنامه» است، به نظم در آورده و همانند غزالی، رومیان را صورتگر و چینیان را آینه‌کار دانسته است. نظامی در این بخش فقط داستان را شرح داده و از تفسیر و نتیجه‌گیری کلی امتناع ورزیده است. در ادامه، این بخش از شرفنامه را می‌خوانیم.

یکی روز خرم‌تر از نوبهار	گزیده‌ترین روزی از روزگار <sup>۲</sup>
به مهمان شه بود خاقان چین	دو خورشید با یک‌دگر همنشین

۱. آیینی مخلوطی از یهود و مسیحیت

۲. بهاء‌الدین خرمشاهی، *خمسهٔ نظامی گنجوی*، (تهران، دوستان، ۱۳۸۳)، ص ۸۹۲

زِ روم و ز ایران و از چین و زنگ  
سخن می‌شد از کارِ کارِ آگهان  
یکی گفت نقاشی اهل روم  
یکی گفت نشنیدی ای نقش‌بین  
بر آن شد سرانجام کار اتفاق  
میان دو ابروی طاق بلند  
چو زان کار گردند پرداخته  
نبینند پیرایش یک‌دگر  
نشستند صورتگران در نهفت  
به کم‌مدت از کار پرداختند  
یکی بود پیکر دو ارزنگ را  
عجب ماند از آن کار نظارگی  
که چون کرده‌اند این دو صورت نگار  
میان دو پرگار بنشست شاه  
نه بشناخت از یک‌دگر بازشان  
درستی طلب کرد و چندان شتافت  
به صورتگری بود رومی به پای  
هر آن نقش کان صُفه گیرنده شد  
ندانند چو رومی کسی نقش بست

سماطین<sup>۱</sup> صف‌ها برآورده تنگ  
که زیرک‌ترین کیستند از جهان؟  
پسندیده شد در همه مرز و بوم  
که افسانه شد در جهان نقش چین  
که سازند طاقی<sup>۲</sup> چو ابروی طاق  
حجابی فرود آورد نقش‌بند  
حجاب از میان گرده انداخته  
مگر مدت دعوی آید به سر  
در آن جفته طاق چون طاق جفت  
حجاب از میانش برانداختند  
تفاوت نه هم نقش و هم رنگ را  
به عبرت فروماند یکبارگی  
دو ارتنگ<sup>۳</sup> را بر یکی سان گزار  
در این و در آن کرد نیکو نگاه  
نه پی برد بر پرده رازشان  
کز آن نقش سرچشمه را باز یافت  
مصقل همی کرد چینی‌سرای  
به افروزش این سو پذیرنده شد  
که صِقل چینی بود چیره‌دست

در بخش آخر این داستان، به سفر مانی صورتگر به چین و باور آوردن خاقان چین به آیین او اشاره می‌کند و با استفاده از صنعت ایهام با واژه چین آرایه‌های زیبایی ارائه می‌کند:<sup>۴</sup>

زِ ری سوی چین شد به پیغمبری  
شنیدم که مانی به صورتگری

۱. دو صف یا دورده از مردمان

۲. در لغت به معنای تک، در اینجا زیور عمارات

۳. کتاب مصور تألیف مانی، نسخه‌ای از انجیل مانی با تصاویر

۴. خمسه نظامی، ص ۸۹۳

از او چینیان چون خبر یافتند  
درفشنده حوضی ز بلور<sup>۱</sup> ناب  
بر آن راه پیشینه بشکافتند  
بر آن راه بستند چون حوض آب

چینیان حیلہ گر خواستند راه مانی را ببندند؛ بنابراین با ترفندی، پاره شیشه‌ای را در بیابان در راه او تعبیه کردند تا چون مانی به آنجا رسد، گمان کند که آب است و از این طریق او را به دام اندازند و از پیشرفت او به سوی دیار چین جلوگیری کنند. مانی چون تشنه به آن حوض رسید و خواست تا کوزه‌های آب از آن بردارد، بی‌درنگ، کوزه‌اش با اولین تماس با شیشهٔ آب‌نما شکست. مانی دانست که آن حوضچه درواقع، چاهی است که برای او کنده‌اند. پس با قلم جادویی خود نقش سگ مرده و تعداد زیادی کرم را بر سطح شیشه نقاشی کرد. چون این خبر به چینیان رسید، دانستند که مانی قدرت الهی دارد و به رازشان پی برده است. پس خواهان شناخت فرهنگ و کتاب روحانی‌اش، ارژنگ، شدند و آیین او را پذیرفتند:

جهان‌دار با شاه چین چند روز	به رخشنده می‌بود رامش‌فروز
زمان تا زمان مهرشان می‌فزود	هم این را هم آن را جهان می‌ستود
کمر بست خاقان به فرمانبری	به گوش اندرون حلقهٔ چاکری
ز پوشیدنی‌های بغداد و روم	که بود آن گرمی در آن مرز و بوم
به شاهان چین دستگاهی نمود	که در قدرت هیچ شاهی نبود
ز بس خسروی‌خوان که در چین نهاد	ز پیشانی چینیان چین گشاد
به چین درنماند از خلیق کسی	که خزی نپوشید یا اطلسی
چو بنمود شاه از سر نیکویی	بدان تنگ‌چشمان فراخ ابرویی
چو ابروی شه بود پیوندشان	به چشم و سر شاه سوگندشان

بدین سان چینیان را از همهٔ موهبت‌های جهان بهره‌مند کرد تا دیگر آن چشم‌تنگان  
چینی، چین بر پیشانی نیاورند.

قصهٔ مرأ<sup>۲</sup> کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری (مولانا جلال محمد ۶۰۴-۶۷۲)  
چینیان گفتند: ما نقاش‌تر  
رومیان گفتند: ما را کرو فر<sup>۳</sup>

۱. یکی از انواع شیشه

۲. مجادله

۳. شکوه و جلال



گفت سلطان امتحان خواهم در این  
اهل چین و روم چون حاضر شدند  
چینیان گفتند: یک خانه به ما  
بود دو خانه، مقابل در به در  
چینیان صد رنگ از شه خواستند  
هر صبحی از خزینه رنگ‌ها  
رومیان گفتند: نه نقش و نه رنگ  
در فروبستند و صیقل می‌زدند  
از دو صد رنگی به بی‌رنگی ره‌یست  
هرچه اندر ابر ضو<sup>۲</sup> بینی و تاب  
چینیان چون از عمل فارغ شدند  
شه در آمد دید آنجا نقش‌ها  
بعد از آن آمد به سوی رومیان  
عکس آن تصویر و آن کردارها  
هرچه آنجا دید، اینجا به نمود  
رومیان آن صوفی‌اند ای پدر!  
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها  
آن صفای آینه و صف دل است  
صورت بی‌صورت بی‌حد غیب  
گرچه آن صورت نگنجد در فلک

کز شماها کیست در دعوی گزین  
رومیان در علم<sup>۱</sup> واقف‌تر بدند  
خاص بسپارید و یک آن شما  
زان یکی چینی سیتد، رومی دگر  
پس خزینه باز کرد آن ارجمند  
چینیان را راتپه<sup>۲</sup> بود از عطا  
درخور آید کار را جز دفع زنگ  
همچو گردون ساده و صافی شدند  
رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مه‌یست  
آن ز اختر دان و ماه و آفتاب  
از پی شادی دهل‌ها می‌زدند  
می‌ربود آن عقل را و فهم را  
پرده را بالا کشیدند از میان  
زد بر این صافی شده دیوارها  
دیده را از دیده‌خانه می‌رسود  
بی ز تکرار و کتاب و بی‌هنر  
پاک از آرز و حرص و بخل و کینه‌ها  
صورت بی‌متهأ<sup>۳</sup> را قابل است  
ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب<sup>۴</sup>  
نه به عرش و فرش و دریا و سمک<sup>۵</sup>

۱. در اینجا علم لدنی

۲. جیره، مستمری روزانه

۳. روشنایی

۴. معنی یا حقیقت هستی و بی‌نهایت خداوندی

۵. گریبان

۶. ماهی

زانک محدودست و معدودست آن  
عقل اینجا ساکت آمد یا مُصل<sup>۱</sup>  
عکس هر نقشی نتابد تا ابد  
تا ابد هر نقش نو کاید بر او  
اهل صیقل رسته‌اند از بوی و رنگ  
نقش و قشر علم را بگذاشتند  
رفت فکر و روشنایی یافتند  
مرگ، کین جمله از او در وحشتند  
کس نیابد بر دل ایشان ظفر  
گرچه نحو و فقه را بگذاشتند  
تا نقوش هشت جنت تافته‌ست  
برترند از عرش و کرسی و خلا<sup>۲</sup>

آینه دل را نباشد حد بدان  
زانک دل یا اوست یا خود اوست دل  
جز زِ دل، هم با عدد هم بی عدد  
می‌نماید بی‌جایی اندر او  
هر دمی بینند خوبی بی درنگ  
رایت عین‌الیقین افراشتند  
نحو و بحر آشنایی یافتند  
می‌کنند این قوم بر وی ریشخند  
بر صدف آید ضرر، نه بر گهر  
لیک محو و فقر را برداشتند  
لوح دلشان را پذیرا یافته‌ست  
ساکنان مقعد صدق<sup>۳</sup> خدا

### خلاصه داستان

چنان که می‌بینیم، در روایت مولانا، این رومیان هستند که بدون مطالبه هیچ گونه رنگی، درها را به روی خود بستند و فقط در و دیوار خانه را صیقل زدند. چینی‌ها با استادی تمام رنگ‌ها را به کار گرفتند و روی دیوار، ترکیبات بدیعی نقش کردند. از دیرباز، رومیان باستان بناهای عظیم و پرنقش و نگار می‌ساختند و چینیان در نگارگری و مجسمه‌سازی، هنرمندان زبردستی داشتند.

روزی در حضور شاه، میان آنان بحثی در گرفت و هر دو گروه بر آن بودند که در کار نگارگری، از دیگری ممتازتر و در کارشان ماهرترند. تا آنکه شاه بر آن شد مسابقه‌ای ترتیب و بدین مباحثه پایان دهد و روشن شود کدام یک از این دو گروه ماهرتر و در کارشان استادترند. از این روی، شاه خانه‌ای در اختیار چینیان و خانه‌ای در مقابل آن، در اختیار رومیان قرار داد تا هنر و مهارت خود را نمایان کنند. میان آن دو خانه پرده‌ای آویختند تا هریک به کار خود مشغول شود و از کار دیگری آگاهی پیدا نکند.

۱. گمراه کننده

۲. در اینجا منظور ماورای این جهان خاکی است.

۳. نشگاه یا بارگاه راستین خداوندی

شاه همه امکانات لازم را برای چینیان فراهم کرد و به خواسته آنان روزانه از خزانه مقداری رنگ برایشان می‌فرستاد. شگفت آنکه رومیان هیچ مطالبه‌ای نداشتند، در به روی خود بستند و گفتند کار ما تنها «دفع زنگ» است و به صیقل کاری پرداختند، تا دیوارها را مانند آینه صاف کردند و هیچ رنگی به کار نبردند. چینی‌ها همه گونه رنگی را به کار بردند و با استادی تمام، آثار بدیع و چشم‌نوازی بر دیوارها نقش کردند. هنگامی که از کار فارغ شدند، شادی‌ها کردند، دهل‌ها نواختند و کاروان شادی به راه انداختند.

شاه به تماشای کار چینیان رفت و از دیدن نقش‌های دل‌فریب آنان بسیار خرسند شد. خلاقیت چینیان و زیبایی کار آنان هوش از سر می‌ربود و همگان را به تحسین وامی‌داشت. سپس به سوی کارگاه رومیان رفت و با برانداختن پرده، تصویر نقاشی چینیان بر دیوار خانه رومیان افتاد که مانند آینه، صاف و صیقلی شده بود و بازتاب نقاشی را بسیار جذاب‌تر و درخشان‌تر و بیننده‌تر را مات و مبهوت می‌کرد. شاه از دیدار آن نقش‌ونگار شکوهمند و افسانه‌ای، شور خاصی پیدا کرد. خلاقیت رومیان را در ایجاد این شاهکار بدیع ستود و مجذوب کار آنان شد.

چنان‌که مشخص است، مأخذ این داستان<sup>۱</sup> کتاب *احیاء العلوم غزالی* و *اسکندرنامه* نظامی گنجوی است که از نظر زمانی، پیش از مولانا این داستان را آورده‌اند، ولی مولانا بالعکس، رومیان را صیقل‌زننده خانه معرفی کرده، شاید به دلیل اینکه رومیان را از دید معنوی و روحانی، پیشرفته‌تر از چینیان می‌دانسته است. چنان‌که در بیت سوم نیز می‌گوید:

اهل چین و روم چون حاضر شدند  
رومیان در علم واقف‌تر بدند

علم در اینجا علم لدنی یا دانش ذاتی است که آن را بدون استاد و کتاب و دفتر فرامی‌گیرند. مولانا همواره تمثیل و داستان‌سرایی را بهانه‌ای برای بیان اندیشه‌های والای عرفانی خود می‌داند و غالباً در داستان‌ها دگرگونی ایجاد کرده است تا به نتیجه دلخواه خود دست یابد.

چنان‌که در این داستان خواهیم دید، چینیان نماد علم ظاهری یا در اصطلاحات عرفانی اهل علم قیل‌وقالند. نماد آدمیانی‌اند که هزار رنگ بر دلشان نقش بسته است و هرروز با نقش و رنگ دیگری ظاهر می‌شوند، ولی رومیان نماد آدمیانی‌اند که درون را همچون آینه صیقل داده و سینه‌ها را از حرص، آز و کینه زدوده‌اند و همان برکشیدگانی‌اند که نور خدایی بی‌واسطه بر

۱. بدیع‌الزمان فروزانفر، *تقصص و تمثیلات منوی*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰)، صص ۳۳ - ۳۵.

دلشان می‌تابد. دل این گونه آدمیان تجلی‌گاه عشق خداوندی است. آن‌ها تمامی رنگ‌ها و نقش‌ها را پالوده‌اند و یکرنگ، خالص، ناب و صاف چون آسمان شده‌اند. در بیت‌های زیر:

از دوصدرنگی به بی‌رنگی رهی است      رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مهی است  
هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب      آن ز اختر دان و ماه و آفتاب

دوصدرنگی یا گوناگونی مظاهر هستی، نتیجه وابستگی‌های این جهانی و نماد کثرت است. ولی همین گوناگونی مظاهر یا دوصدرنگی می‌تواند ما را به «بی‌رنگی» رهنمون باشد. ابرها خود حجاب ماه و خورشیدند، ولی می‌توانند نور ماه و خورشید را که در پشت آن‌ها قرار دارند، بازتابانند. بی‌رنگی همان ماهی است که حجاب ابر را نورانی می‌کند و با نورانی شدن ابر، به وجود ماه و خورشید پی می‌بریم. بی‌رنگی یا همان «مهی» که در پشت ابرها نهفته، نماد وحدت است. همه رنگ‌ها از بی‌رنگی پیدا شده‌اند و سرانجام به بی‌رنگی بازمی‌گردند. منظور بیت این است که بر اثر زدودن و پالایش درون یا یافتن بصیرت، می‌توان از عالم کثرت (دو صد رنگی) به عالم وحدت (بی‌رنگی) پی برد. به سخن دیگر، گذر از تکثر به واحد یا با مشاهده آثار، پی بردن به خالق آن‌ها. این گونه دید یا بصیرت را در عرفان «ما به یَنظُر» گویند. برای روشن شدن این معانی به ابیات دیگری از مثنوی اشاره می‌کنیم. در جای دیگر می‌گوید:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنگ شد  
چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی      موسی و فرعون دارند آشتی

بی‌رنگی هستی مطلق است که مقید به شکل، صورت، رنگ، مکان و زمان نیست. به سخن درست، عالم وحدت است یا عالم معنی. اسیر رنگ شدن یعنی در صورت و جسم محدود ماندن. موسی در اینجا نماد مظاهر الهی است. این مظاهر در عالم صورت، رنگ و ماده با یکدیگر در جنگند. وابستگی به این جهان مادی موجب می‌شود یکی از جلوه‌های آفرینش را «موسی» بینی و یکی را «فرعون». با رها و فارغ شدن از این گونه وابستگی‌ها، به عالم وحدت و بی‌رنگی واصل می‌شوی و این جلوه‌های آفرینش دیگر در جنگ نخواهند بود.

رومیان آن صوفیاند ای پدر!      بی ز تکرار و کتاب و بی‌هنر  
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها      پاک از آز و حرص و بخل و کینه‌ها

در این ابیات، مولانا چگونگی تکامل معنوی برکشیدگان را بیان و به‌درستی روشن می‌کند که داستان نقاشی رومیان و چینیان فقط تمثیلی بوده است که بتواند از آن، نتایج زیر را بگیرد:

اهل ظاهر دانسته‌های خود را تنها از راه زیرورو کردن کتاب یا تلقین و تکرار به دست می‌آورند، در صورتی که رومیان که در اینجا نماد صوفیاند، بی‌تکرار و کتاب، تنها با زدودن درون از زنگار «آز و حرص و بخل و کینه»، روشنایی خدایی را در آینه درون مشاهده می‌کنند. این آینه بی‌گمان آینه دل است که چون پاک و صافی شود، قابلیت پیدا می‌کند نقوش، رازها و «صورت بی‌متهای» پروردگار را بازتاباند. به گفته محمد غزالی: «دل محل حقایق اشیاست.»

نیک است در اینجا داستانی از برخورد ابوعلی سینای فرزانه و پزشک معروف ایرانی و ابوسعید ابوالخیر، عارف نامدار سده چهارم و پنجم هجری را بیان کنیم. آورده‌اند که روزی در جایی این دو با هم برخورد می‌کنند و آشنا می‌شوند. پس از این آشنایی، چهل روز با هم خلوت می‌کنند. بعد از بیرون آمدن از خلوت، از ابوسعید ابوالخیر پرسیدند: «بوعلی سینا را چگونه یافتی؟» پاسخ داد: «هر آنچه من دیده‌ام، او خوانده است.» و از بوعلی سینا سؤال کردند: «ابوسعید را چگونه یافتی؟» پاسخ داد: «هر آنچه من خوانده‌ام، او دیده است.» این است تفاوت میان علوم ظاهری و علوم باطنی. به گفته دیگر، پانهادن به دایره تصوف و صوفیگری، مستلزم آن است که اندیشه را از افکار زائد بزدایی، زیرا این علوم ظاهری یا دانش‌های این جهانی، حجابی می‌شود بر آینه دل.

صورت بی‌صورت بی‌حد غیب	ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب
گرچه آن صورت ننگجد در فلک	نه به عرش و فرش و دریا و سمک
ز آنکه محدود است و معدود است آن	آینه دل را نباشد حد بدان

آن صورت بی‌متها را «صورت بی‌صورت» می‌خواند و بر آن است که همین نقش صورت بی‌متها بر آینه دل موسی تأیید و چون دست به گریبان فروبرد، دستش چون خورشید نورانی شد و درخشید. این معجزه موسی به ید بیضا معروف است که در پنج آیه از قرآن بدان اشاره شده و همچنین در تورات نیز آمده است که «چون دست به گریبان فروبرد و بیرون آورد، چون برف سپید گشت.»

از آنجا که این صورت بی صورت، نامحدود است، نمی تواند در کائنات و عرش و فرش که با همه گستردگی محدود و محدود است، بگنجد، ولی آینه دل بی حد و بی منتهاست و می تواند نقوش نامحدود الهی را بازتاباند. در دیوان کبیر به این بی منتهایی دل اشاره می کند و بر آن است که عشق نیز بی منتهاست و نمی تواند در چرخ و کائنات بگنجد. شگفت آنکه در دل آدمی جای می گیرد:<sup>۱</sup>

ای عشق که از زفتی<sup>۲</sup> در چرخ نمی گنجی      چون است که می گنجی اندر دل مستورم<sup>۳</sup>

سَمَكْ به معنی ماهی است و به باور پیشینیان اشاره می کند که می پنداشتند زمین بر دوش ماهی قرار دارد.

عقل اینجا ساکت آمد یا مُضَل      ز آنکه دل یا اوست یا خود اوست دل  
عکس هر نقشی نتابد تا ابد      جز ز دل، هم با عدد هم بی عدد  
تا ابد هر نقش نو کاید بر او      می نماید بی حجابی اندر او

منظور از عقل عقل جزئی است (برابر عقل کل) که قادر به شناخت تجلیات الهی نیست و از این رو، ساکت می ماند. اگر هم حرفی بزند، موجب گمراهی رهرو می شود، زیرا نمی تواند تشخیص دهد که این تجلیات در دل نقش الهی است یا دل همان تجلی جمال خداوندی. به سخن دیگر، عقل جزئی عالم برتر و رازهای خدایی را درک نمی کند و نمی شناسد، ولی برکشیدگان خدا یا پیران کاردان کامل العقل هستند؛ بدین معنی که عقل جزئی آنان عقل کل می شود و مانند زنجیری پای نفس و هوای نفسانی را می بندد و اجازه نمی دهد که از سیر الی الله دور بمانند.

در بیت بعد، بر آن است که تنها در آینه صفایافته دل بازتاب نقوش الهی و معانی مینوی تا ابد باقی می ماند، چه نقوش عالم کثرت باشد، چه عالم وحدت (هم با عدد هم بی عدد).

نقش و قشر علم را بگذاشتند      رایست عین الیقین افراشتند  
رفت فکر و روشنایی یافتند      نحر و بحر آشنایی یافتند

۱. بدیع الزمان فروزانفر، دیوان کبیر مولانا جلال الدین محمد، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳)، سروده ۱۴۶۰

۲. درشت و ستبر

۳. پوشیده

سخن درباره مردان خدا ادامه می‌یابد. این پاک‌دلان صورت علوم قشری و ظاهری را رها کرده‌اند و هر آنچه می‌بینند، از درون آینه دل مشاهده می‌کنند که در زیانزدهای صوفیانه آن را عین‌الیقین می‌خوانند و آن مرتبه‌ای است که رهرو از راه کشف قلوب به درک اسرار نهانی و دیدن روشنایی خدایی دست می‌یابد. به گفته مولانا: «هر دمی بیند خوبی بی‌درنگ». مرحله نخستین آن در سیر الی‌الله، «علم‌الیقین» است که صوفی با دلیل و برهان و کتاب و درس و بحث، مقدمات راه را البته با شوق و وجد طی می‌کند که مستلزم عبودیت یا به گفته مولانا همان شریعت است. پس از آن «عین‌الیقین» است که رهرو صفای باطن را کشف می‌کند و دیگر نیازی به کتاب و قیل و قال مدرسه ندارد که مولانا آن را «طریقت» می‌خواند. سرانجام مرتبه «حق‌الیقین» است که در آن رهرو، از آنجا که واصل شده یا به گفته مولانا به «وصول الی‌الله» دست یازیده است، دیگر نیازی به سیر و کشف ندارد و مولانا در دیباچه دفتر پنجم مثنوی از آن تعبیر حقیقت می‌کند. «نحر و بحر» بالاترین حد و منبع اصلی هر چیز است. معنی بیت آن است که برکشیدگان خدا در مرحله عین‌الیقین، بهترین منبع شناخت و معرفت خدایی را دارند.

کس نیاید بر دل ایشان ظفر	بر صدف آید ضرر، نه بر گهر
گرچه نحو و ققه را بگذاشتند	لیک محو و فقر را برداشتند
تا نقوش هشت جنت تافته‌ست	لوح دلشان را پذیرا یافته‌ست
برترند از عرش و کرسی و خلا	ساکنان مقعد صدق خدا

مردان خدا از آنجا که دل را صیقل زده‌اند، چنان از خویشتن خویش که سرشار از خواسته‌های سیاه و تاریک این خاکدان زمین است، دور و در وجود خداوند محو و فانی شده‌اند که جز خداوند کسی نمی‌تواند بر دل آن‌ها غلبه یابد. دل آنان چون مرواریدی است که درون صدف مستور و دور از آسیب و زیان است. اگر برخوردی با این جهان دارند، به جسم آنان مربوط می‌شود نه بر گوهر دلشان، که به درستی، نقش حقیقی «هشت بهشت» را بازمی‌تاباند. جایگاه این برکشیدگان همانا عرش الهی است که ورای این جهان خاکی در جایگاه راستی و مقام صدق در بارگاه الهی جای گرفته‌اند.

نتیجه عارفانه کلی که از این داستان می‌توان گرفت، آن است که حقیقت و جایگاه

راستین خداوندی در درون خم وجود ماست و شرط اساسی دیدن یا دریافت آن، صیقل دادن و زدودن زنگار از آینه دل است؛ زنگارهایی که همانند حجاب یا پرده‌ای میان ما و دل‌ستان آسمانی فاصله می‌اندازد و مانع می‌شود تا رازهای نهانی را دریافت و روشنایی خدایی را نظاره کنیم. خلاصه بیان می‌کند: «هرچه بکاری، همان درو می‌کنی.»